نگاهی به اهمیت و آثار تفکر از نگاه آموزه‌های دینی

ای برادر، تو همه اندیشه‌ای

فرشته محیطی

تفکر یعنی‌اندیشه ورزی، نوعی عملیات عقل و ذهن اســـت. به این معنا که انسان با بهره‌گیری از عقل و ابزارهای شناختی دیگر، از معلومی حرکت کرده و در یک نظام منطقی، مجهولی را کشف کرده و می‌شناسد. عملیات تفکر از ویژگی‌های انسان است و بلکه اوج انسانیت در همین تفکر اوست؛ چرا شناخت حقایق هستی و حرکت در مسیر کمالی تنها با تفکر امکان‌پذیر است و حقیقت انسان در اندیشه واندیشه ورزی بروز و ظهور می‌کند. نویسنده در این مطلب جایگاه و کارکردهای تفکر را بر اساس آموزه‌های اسلامی واکاوی کرده است.

***

اندیشه‌ورزی،حقیقت‌انسان

فکـــر به معنای اندیشـــه و تفکر بـــه معنای اندیشه‌ورزی، نوعی سیر و مرور بر معلومات حاضر در نزد انسان، جهت دســـتیابی به مجهول است. (المیزان، ج۲، ص۲۴۸)

بر اساس آموزه‌های قرآنی انسان پس از تولد هیچ‌گونه علمی ندارد و خداوند با ابزارهایی که در اختیار وی گذاشـــته یعنی حواس پنج‌گانه به ویژه گوش و چشم و نیز قلب (عقل) توانایی شناختی و علم را به انسان داده است.

خداوند می‌فرماید: و خدا شـــما را از شـــکم مادرانتان- در حالی که چیزی نمی‌دانستید- بیرون آورد و برای شـــما گوش و چشمها و دلها قرار داد، باشد که سپاسگزاری کنید.(نحل، آیه ۷۸) پس از اینکه انســـان معلوماتی را از طریق حس به دست آورده و با قلب خویش تجزیه و تحلیل کرد، زمینه برای کشـــف مســـائل دیگر را فراهم می‌آورد. این فرآیند همچنان ادامه می‌یابد تا به جایی می‌رسد که انسان از محســـوس عبور کرده و به معقولات می‌رسد و مفاهیم انتزاعی و مجرد را درک می‌کند و در نهایت معقولات ثانوی و کلیاتی چون جوهر و عرض را درک می‌کند و از آن عبور کرده و ملکوت اشیاء را که مراحل برتر است با قلب، شهود می‌کند.

مقامی که انسان در آغاز راه کشف و شناخت معلومات تجربه می‌کند، همان مقام تفکر است؛ یعنی با هر معلومی که به دست می‌آید آن را چراغی قرار می‌دهد تا مجهولی را کشف کند. این‌گونه است که تفکر به مهم‌ترین عمل عقلی بشر تبدیل می‌شود؛ چرا که انسان با تفکر است که می‌تواند حقایق هستی را کشف کرده و مجهولات را تبدیل به معلومات کند.

ارزش تفکر در آیات و روایات برای انسان چنان مهم دانسته شده که همه حقیقت انسان را به آن دانسته‌اند؛ چرا که این تفکر و تعقل است که انسان را از جهالت بیرون آورده و در مسیر کمالی قرار می‌دهد و زمینه‌ساز خدایی شدن او می‌شود.

مولوی نیز بر اساس همین آیات و روایات است که چنین می‌سراید:

ای بـــرادر تـــو همـــه اندیشـــه‌ای
مابقی خود اســـتخوان و ریشه ای
گر گل اســـت اندیشه تو گلشنی
وربـــود خاری، تـــو هیمه گلخنی

البته انسان هر از گاهی گرفتار غفلت می‌شود یا معلوماتی که کشف کرده را فراموش می‌کند که در این صورت نیازمند ذکر و تذکر است. پس میان تفکر و تذکر فرق است؛ چنان‌که شیخ طبرسی در مجمع‌البیان در بیان فرق آن دو می‌نویســـد که تفکّر، شـــناخت شیء است، هرچند هیچ‌گونه اطّلاعی از آن نداشته باشیم؛ ولی تذکّر در موردی است که انسان از پیش با آن موضوع آشـــنا باشـــد. (مجمع‌البیان، ج۵-۶، ص۲۳۶)

ارزش و اهمیت تفکر

با نگاهی به آثار و برکات تفکر در زندگی بشر می‌تـــوان اهمیت و ارزش آن را به دســـت آورد. از آیات قرآن بر می‌آید که همه ارزش انســـان در گرو تفکر است؛ خداوند در آیاتی از جمله آیه ۲۲ سوره انفال و نیز ۴۴ ســـوره فرقان می‌فرماید که تفکر، تعقّل واندیشه، از معیارهای ارزش و کرامت آدمی در پیشگاه خداوند است؛ زیرا انسان، با تفکر است که حقایق هستی را کشف کرده و مجهولات آن را کنار می‌زند و مسیر زندگی خود را می‌یابد.(یونس، آیه ۴۲؛ نحل، آیه ۴۴)

تفکر برای انسان چنان اهمیت دارد که حقیقت انسانی را باید در آن جست، برهمین اساس خداوند بارها به تفکر به شـــکل فـــردی و جمعی از طریق مشـــورت با دیگران تشویق کرده است. (سباء، آیه ۶۴؛ بقـــره، آیـــات ۱۶۴ و ۲۱۹ و ۲۴۲ و ۲۶۶) از همین رو کسی را که ترک تفکر کند توبیخ می‌کند (یوسف، آیه ۱۰۵) و خاستگاه و ریشه کفر کافران را در اعـــراض آنان از تفکر می‌داند.(انعام، آیات ۴ و ۵؛ یس، آیه ۶۴)

خداوند می‌فرماید که تفکر در آفرینش آسمان و زمین، موجب می‌شود تا حقایق هستی بر انسان معلوم شود و خداشناس شده (بقره، آیات ۷۳ و ۱۶۴ و ۲۶۶)، و هدفمندی خلقت و حکمت آفرینش بر او آشکار شـــود.(آل عمران، آیه ۱۹۱؛ روم، آیه ۸) همین تفکر است که زمینه‌ساز ایمان انسان به خدا (آل عمران،آیـــات ۱۹۱ و ۱۹۳)، معـــاد و آخرت (آل عمران، آیات ۱۹۱ تا ۱۹۴؛ یوســـف، آیه ۱۰۹؛ ملک، آیـــات ۹ و ۱۰)، بهشـــت و دوزخ(همان) و هدایت‌های الهی از طریق پیامبران و کتب آسمانی از جمله قرآن (نساء، آیه ۸۲؛ اعراف، آیه ۱۸۵؛انبیاء، آیه ۱۰؛ طه، آیه ۸۹؛ محمد، آیه ۲۴) می‌شود.

از آیات قرآن بر می‌آید که همه ارزش انســـان در گرو تفکر اســـت؛ خداوند در آیاتی از جمله آیه ۲۲ ســـوره انفال و نیز ٤٤ ســـوره فرقان می‌فرماید که تفکر، تعقّل و اندیشـــه، از معیارهای ارزش و کرامت آدمی در پیشـــگاه خداوند اســـت زیرا انســـان، با تفکر است که حقایق هستی را کشف کرده و مجهولات آن را کنار می‌زند و مسیر زندگی خود را می‌یابد.

تفکر درافعال و قدرت خدا، برترین عبادت

از مطالب پیشین روشن شد که انسان حقایق هســـتی را از طریق تفکر به دست می‌آورد و ایمان آدمی به خدا و قیامت و وحی و هدایت تشریعی و تکوینی نیز در گرو تفکر است.

اصولا انســـان خداشناسی و هستی شناسی و ایمان را به دلیل تفکر داراســـت و اگر تفکر نباشد هیچ ایمانی شکل نمی‌گیرد و انسان مسیر درست را نخواهد شناخت و به دوزخ می‌رود.(ملک، آیه ۱۰)

بنابراین ریشه و خاستگاه خداشناسی و ایمان در تفکر و تعقل نهفته است. بر پایه آموزه‌های اسلام، اخلاق و دینداری بشـــر در گرو تعقل و تفکر است. (اصـــول کافی، ج ۱، کتاب عقل و جهل) بر همین اساس است که عبادت و بندگی بر پایه تفکر و تعقل ارزشمند است؛ چرا که هر عمل عبادی و آیینی که انسان به جا می‌آورد می‌بایست با علم به خداشناسی و درک صفات و اسمای الهی باشد تا عبادتی از روی علم و یقین باشد.

همیـــن جایگاه والای تفکر در اندیشـــه اسلامی موجب شـــده که مهم‌ترین عبادت، تفکر دانسته شـــود، چنان‌که امام صادق(ع) می‌فرماید: فِکرَةُ ســـاعَةٍ خَیرٌ مِن عِبادَةِ اَلفِ سَـــنَةٍ؛ یک ســـاعت اندیشـــیدن در خیر و صـــلاح از هزار ســـال عبادت بهتر اســـت. (بحارالانوار،ج۷۱ص۳۲۶)

استاد مطهری درباره تاکید فراوان آموزه‌های دینی بر تفکر می‌نویسد: ما چون فقط قرآن خودمان را مطالعـــه می‌کنیم و کتابهای دیگـــر را مطالعه نمی‌کنیم، کمتر به ارزش این همه تکیه کردن قرآن به تفکر پی می‌بریم. شما هیچ کتابی (نه مذهبی و نه غیر مذهبی) پیدا نمی‌کنید که تا این‌اندازه بشر را به تفکر سوق داده باشد؛ همواره می‌گوید فکر کنید؛ در همه مسائل: تاریخ، خلقت، خدا، انبیا و نبوت، معاد، تذکرات و تعلیمات انبیا و مسائل دیگر.

تفکر حتی عبادت شمرده می‌شود مکرر شنیده‌اید احادیث زیادی را که به این عبارت است: تَفَکُّرُ ساعَةٍ خَیْرٌ مِنْ عِبادَةِ سَنَةٍ، تَفَکُّرُ ساعَةٍ خَیْرٌ مِنْ عِبادَةِ ستّینَ سَنَةً، تَفَکُّرُ ساعَةٍ خَیْرٌ مِنْ عِبادَةِ سَبْعینَ سَنَةً. یک ساعت فکر کردن، از یک سال عبادت کردن افضل اســـت، از شصت سال عبادت کردن افضل است، از هفتاد ســـال عبادت کردن افضل است. این تغییر تعبیرات- همان طور که بسیاری از علما گفته‌اند- به واســـطه این است که نوع و موضوع تفکرها فرق می‌کند: یک تفکر است که انسان را به‌اندازه یک سال عبادت جلو می‌برد، یک تفکر است که او را به‌اندازه شصت سال عبادت جلو می‌برد، یک تفکر است که او را به‌اندازه هفتاد سال عبادت جلو می‌برد.(مجموعه آثار شهید مطهری، ج۲۴، ص ۳۷۰)

البته از آنجا که تفکـــر می‌تواند بر پایه اصول عقلانـــی و فطری و یا بر خلاف آن باشـــد، تفکری ارزش دارد که در جهت شـــناخت حقایق باشد تا گل و گلشـــن ایجاد کند. در میان تفکرات مثبت بشـــر برخی از حوزه‌های تفکری نیـــز از ارزش و اهمیت بیشـــتری برخوردار است که از جمله آنها تفکر در حوزه خداشناسی و آگاهی از صفات الهی به ویژه قدرت اوست. امام صادق(ع) در جایی دیگر در بیان برترین‌های عبادت، به تفکری خاص اشاره می‌کند که اهمیت بیشتری نسبت به دیگر حوزه‌های تفکـــری دارد. آن حضرت می‌فرماید: اَفضَلُ العِبادَةِ اِدمانُ التَّفکُّرِفی اللهِ و فـــی قُدرَتِه؛ برترین عبادت مداومـــت بر تفکر درباره خداوند و قدرت اوســـت. (جهادالنفس، ح۵۳)

امام حسن عسکری(ع) نیز عبادت واقعی را در تفکر می‌داند؛ زیرا این تفکر است که ماهیت عبادت را تغییر می‌دهد و جهت مثبت آن را می‌افزاید و زندگی و سبک زندگی انسان را به شدت تحت تاثیر خود قرار می‌دهد. آن حضرت می‌فرماید: لَیسَتِ العِبادَةُ کَثرَةَ الصِّیامِ وَ الصَّلوةِ وَ انَّما العِبادَةُ کَثرَةُ التَّفَکُّرِ فی أمرِ اللهِ؛ عبادت کردن به زیادی روزه و نماز نیست، بلکه (حقیقت) عبادت، زیاد در کار خدا اندیشیدن است.(تحف العقول، ص۴۴۸)

خداونـــد می‌فرماید که تفکر در آفرینش آســـمان و زمین موجب می‌شـــود تا حقایق هســـتی بر انســـان معلوم شود و خداشـــناس شده و هدفمنـــدی خلقت و حکمت آفرینش بر او آشـــکار شود. همین تفکر است که زمینه‌ساز ایمان انســـان به خدا، معاد و آخـــرت، بهشـــت و دوزخ هدایت‌هـــای الهی از طریق پیامبران و کتب آســـمانی از جمله قرآن می‌شود.

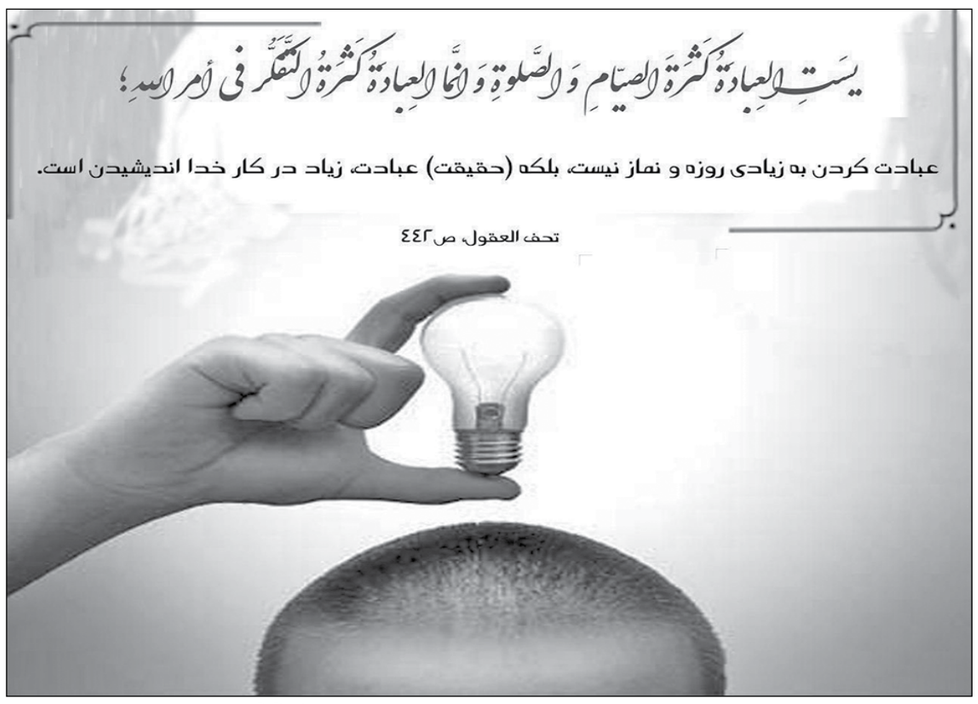

قســـمت مهمی از نیروهای فکری انسان در زوائد گفتاری و ســـخنان بیهـــوده از میان می‌رود؛ هنگامی که انســـان سکوت را پیشه می کند، این نیروها متمرکز می شود و فکر و اندیشه را به کار می‌اندازد و درهای حکمت به روی انسان گشوده می‌شـــود؛ به همین دلیل، مردم سخن گفتن بسیار را دلیل کم عقلی می‌شمرند و افراد کم‌عقل سخنان بیهوده بسیار می گویند.

لقمان حکیم(ع) درباره پرخوری و مانع بودن آن در تفکر می‌فرماید: یَا بُنَیّ اِذَا امتَلأتِ المَعِدَةُ نَامَتِ الفِکرَةُ وَ خَرِسَتِ الحِکمَةُ وَ قَعَدَتِ الاَعضَاءُ عَنِ العِبادَةِ؛ فرزندم هرگاه شکم پر شود، فکر به خواب می‌رود و حکمت، از کار می‌افتد و اعضای بدن از عبادت باز می‌مانند.(مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۰۲)

چنان‌که گفته شـــد پرگویی و ســـخن گفتن بی‌مورد خود مانع از تفکر است؛ زیرا تفکر فرآیندی پیچیده است که هر چه موضوع تفکر ژرف‌تر باشد شـــرایط تفکر و تحقق آن نیز سخت‌تر خواهد شد. از این رو ســـخن گفتن اجـــازه نمی‌دهد تا فکر در مسیر درســـت حرکت کند و منطقی به مسائل و موضوعات بپردازد.

بر همین اساس در روایات بر سکوت به عنوان عامل مانع زدای از تفکر توجه داده شـــده اســـت. البته پرواضح است که منظور از سکوت هر سکوتی نیست؛ زیرا سفیه و احمق نیز ممکن است سکوت کند ولی این ســـکوت هیچ دریچه‌ای به سوی علم و فکری نباشد.

بنابراین مراد از ســـکوت و تاثیرات مثبت آن همان سکوت تفکری است. پیامبر (ص) در این باره می‌فرماید: اَوصانی رَبّی بِسَـــبعٍ: اَوصانی بِالاِخلاصِ فِی السِّرِّ وَ العَلانِیَةِ وَ اَن اَعفُوَ عَمَّن ظَلَمَنی وَ اُعطِیَ مَن حَرَمَنی وَ اَصِلَ مَنْ قَطَعَنی وَ اَن یَکونَ صَمتی فِکـــرا وَ نَظَری عِبَرا؛ پروردگارم هفت چیز را به من سفارش فرمود: اخلاص در نهان و آشکار، گذشت از کسی که به من ظلم کرده، بخشش به کسی که مرا محروم کرده، رابطه با کسی که با من قطع رابطه کرده و سکوتم همراه با تفکّر و نگاهم برای عبرت باشد.(کنزالفوائد،ج۲،ص۱۱)

امام علی(ع) نیز با بیان تفاوت ســـکوت مومن از منافق می‌فرماید: إنّ الْمُؤْمِنَ... إذا سَـــکَتَ فَکَّرَ... وَالْمُنافِقُ إذا سَکَتَ سَهَا؛ سکوت مؤمن تفکر و سکوت منافق غفلت است.(تحف العقول، ص۲۱۲)

در زمینـــه تأثیر ســـکوت در تعمیـــق تفکّر و استواری عقل، از رســـول خدا (ص) نقل شده که فرمودند: «مؤمن کمتر ســـخن می‌گوید و بســـیار عمل می‌کند و منافق بسیار سخن می‌گوید و کمتر عمل می‌کند.»(بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۱۲) چرا که سکوت فضایی را ایجاد می کند تفکر در آن امکان‌پذیر می‌شود و ذهن فعال و قلب متمرکز بر موضوع شـــده و به حل مجهول سرعت می‌بخشد. در این میان، شـــرایط خاصی چون شرایط سکوت شـــب و تاریکی آن که انســـان از دیدن بسیاری از جلوه‌های ظاهری و فریبنده ناتوان اســـت، فرصت تفکرات عقلانی بیشـــتر می‌شود و از همین رو در شب‌ها تفکر درباره هستی و معقولات ثانوی و ملکوت بهتر انجام می‌گیرد.

محققان عقیده دارند که انسان در فضاهایی مثل قبرستان و یا نیمه شب و یا خلوت‌هایی که انسان در حالـــت آرام تری قرار دارد بهتر می تواند راجع به وظایف و کاستی‌های خود فکر کند. وقتی انسان چند دقیقه در شبانه‌روز با خودش خلوت می‌کند فرصتـــی می‌یابد تا صداهای اصلـــی درون خود را بشنود و آنها را در تصمیم‌گیری‌هایش دخالت دهد. بسیاری از تصمیم‌های غلط ما نتیجه بی توجهی به فریادهای فطرت و نداهای درون ماســـت؛ بنابراین خلوت‌ها زمینه ساز تفکر هستند.

امام صادق(ع) نشانه عقل و سنجش انسان را در تفکر دانسته و فرموده است: «دلیل العاقل التفکر و دلیل التفکر الصمت؛ نشانه عاقل، فکر کردن و نشانه فکر کردن، سکوت کردن است.(تحف العقول، ص ۴۰۶) معمولاً ما غوغاهای درون را نمی‌توانیم تحمل کنیم و در مسیر سرازیر شدن هوس‌ها و خواسته‌ها و سؤالات هم زمان و مهاجمی که قرار می‌گیریم فرار را بر قرار ترجیح می دهیم و برای این فرارها به پناهگاه‌هایی از جنس هیجان یا تخدیر یا سرگرمی و یا لهو وبازی و... رو می آوریم. یک دلیل مهم تغییر ذائقه نسل ما دوری از خلوت‌ها و توجه‌هاست؛ به عبارتی ناتوانی در رویارویـــی با خود. اگر فکر کردن در خلوت‌ها و ســـکوت‌ها را تمرین کنیم و لذت خلوت با خود را بچشیم،هم فکرمان بهتر کار می کند و هم مدیریت بیشتر و بهتری نسبت به احساسمان خواهیم داشت.

در روایت دیگری از امام امیرالمؤمنین(ع) آمده است: اکثر صمتک یتوفر فکرک و یستنر قلبک و یسلم الناس من یدک؛ بسیار سکوت کن تا فکرت زیاد شـــود و عقلت نورانی شود و مردم از دســـت (و زبان) تو ســـالم بمانند. (غرر الحکم /۳۷۲۵) همان‌طور که مشاهده می شود رابطه دقیق و معناداری بین بارور شدن فکر واندیشـــه، با سکوت وجود دارد؛ دلیل آن هم روشن است؛ زیرا قسمت مهمّی از نیروهای فکری انسان در زوائد گفتاری و سخنان بیهوده از میان می رود؛ هنگامی که انسان سکوت را پیشـــه می کند، این نیروها متمرکز می شود و فکر واندیشـــه را بـــه کار می‌اندازد و درهای حکمت به روی انسان گشـــوده می شود؛ به همین دلیل، مردم سخن گفتن بسیار را دلیل کم عقلی می‌شمرند و افراد کم عقل سخنان بیهوده بسیار می گویند.

امام حسن عسکری(ع) عبادت واقعی را در تفکر می‌داند؛ زیرا این تفکر اســـت که ماهیت عبادت را تغییر می‌دهد و جهت مثبت آن را می‌افزاید و زندگی و ســـبک زندگی انسان را به شـــدت تحت تاثیر خود قرار می‌دهد. آن حضرت می‌فرماید: عبادت کردن به زیادی روزه و نماز نیســـت، بلکه (حقیقت) عبادت، زیاد در کار خدا اندیشیدن است.

بررسی تزکیه نفس و مفهوم آن در قرآن

خودستایی یا خودستانی؟

عباسعلی فرهمند

تزکیه نفس اصطلاحی قرآنی اســـت که دو معنا و مفهوم متضاد را با خود دارد. خودسازی و خودستایی دو معنایی است که از این اصطلاح فهمیده می‌شود.

نویسنده در این مطلب مفهوم قرآنی تزکیه نفس را تبیین و آثار زیانبار خودستایی را تشریح کرده است.

***

امام علی(ع) فرمود: هرکس خـــود را در زیـــر ذره‌بیـــن حساب قرار دهد بر عیب‌های خویش آگاه و از گناهان خود مطلع می‌شود. چنین فردی ســـرانجام در زدودن گناه و اصلاح عیـــوب خود موفق خواهد شد.

چیستی تزکیه

واژه «زکو» در زبان عربی معنای پاکی، نموّ و رشد، صلاح و شایستگی و مدح است.(لسان‌العرب، ابن منظور، ج۶، ص۶۴-۶۵. «زکا») از مشتقات و هم خانواده این واژه می‌توان به زکات اشاره کرد که به معنای یک واجب دینی و مالی است. پرداخت میزان مشخصی از اموال در راه خدا، زکات خوانده می‌شود؛ زیرا مایه رشد مالی و روحی انسان می‌شود و برخلاف ظاهر آن، که از دست دادن مالی و ضرر و زیان است؛ در باطن جز مایه خیر و برکت و رشد و فزونی و نمو و طهارت و پاکی مال و انسان نخواهد شد.

این واژه در قرآن غیر از باب ثلاثی مجرد (نور، آیه ۲۱) در دو باب از ابواب ثلاثی مزید یعنی باب تفعیل چـــون «تزکیه» و باب تفعل چون «تزکی» نیز به کار رفته اســـت. تزکیه و تزکی درباره دو چیز مطرح شده است: ۱. تزکیه نفس(اعلی، آیه ۱۴؛ شمس، آیات ۷ و ۹؛ نساء، آیه ۴۹)؛ ۲. تزکیه مال.(لیل، آیه ۱۸)

تزکیه نفس پسندیده و ناپسند

تزکیه اصطلاحی است که می‌تواند دو معنا و مفهوم متضاد مثبت و منفی داشته باشد. اگر بخواهیم این دو معنا را به فارسی برگردان کنیم، به معنی «خودسازی» و «خودستایی» است؛ یعنی اینها دو معنایی است که از این اصطلاح قرآنی فهمیده می‌شود.

به سخن دیگر، تزکیه نفس: ۱. یا با عمل است؛ ۲. یا با زبان؛ اگر تزکیه نفس به شکل عمل و فراهم آوردن اسباب و عوامل خودسازی و پاک کردن نفس از رذایل باشد، تزکیه نفس پسندیده است که در فارسی از آن به خودسازی یاد می‌شود؛ اما اگر این تزکیه نفس با زبان و گفتار برای پاک کردن خود از رذایل و ناپاکی‌ها و در شکل خودستایی باشد، امری ناپسند است.(مفردات الفاظ قرآن کریم، راغب اصفهانی، ص ۳۸۰، «زکا»)

خداوند، خاستگاه و منشأ تزکیه نفس

از آیات قرآن به دســـت می‌آید که تزکیه نفس بـــه معنای پاک گرداندن نفس از هـــر گونه رذایل و ناپاکی‌های اخلاقی و خلقی تنها از خداوند بر می‌آید و هیچ انسانی نمی‌تواند خود را از رذایل اخلاقی و خلقی پـــاک و منزه گرداند. پس تزکیه نفس به این معنا در قرآن تنها به خدا نســـبت داده شده و تنها اوست که توانایـــی و قدرت پاک کردن نفس انســـان از رذایل را داراســـت. بنابراین، سخن گفتن از تزکیه نفس به معنای قدرت بر پاک گرداندن نفس از رذایل، از سوی انسان جز به معنای خودستایی نخواهد بود. از این رو خداوند بارها تزکیه انسان نسبت به نفس خود را مردود و نادرست دانسته و تزکیه را به خود نسبت داده داست. (نساء، آیه ۴۹؛ نور، آیه ۲۱)

از آیه ۲۱ ســـوره نور به دست می‌آید که خدای تعالی هر که را بخواهد تزکیه می‌کند. تزکیه نفوس و پاک گرداندن آن، منوط به مشیت او است و مشیت او تنها به تزکیه کسی تعلق می‌گیرد که استعداد آن را داشته و به زبان استعداد آن را درخواست کند و او دانا به حال کسی است که استعداد تزکیه را دارد.

پس اینکه خداوند در آیات ۷ تا ۹ ســـوره شمس می‌فرماید: وَنَفْسٍ وَمَا سَوّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا. قَدْ أَفْلَحَ مَن زَکّاهَا؛ و سوگند به نفس و آن که نیکویش بیافرید و به او شر و خیر او را الهام کرد. هر که در پاکی آن کوشـــید رستگار شد، به معنای ایجاد زمینه برای تزکیه نفس است؛ زیرا تنها خداوند است که می‌تواند نفـــس آدمی را پاک گرداند و تزکیه نفس کند. البته پیامبران به ویژه پیامبر گرامی (ص) به عنوان خلیفه خداوندی نیز می‌توانند در مقام ولایت طولی این تزکیه نفس را انجام دهند. از این رو تزکیه نفس انسان‌ها به عنوان یکی از اهداف بعثت مطرح شـــده است.(بقره، آیات ۱۲۹ و ۱۵۱؛ آل عمران، آیه ۱۶۴؛ جمعه، آیه ۲)

تزکیه نفس و خودستایی

اینکه انسان بخواهد خودش را با زبان و گفتار تزکیه و پاک گرداند و نسبت‌های زشت و ناپسند اخلاقی و خلق و خوی ناپسند را از ساحت خود دور داند و رذایل اخلاقی را در خود منکر شـــود، به عنوان خودستایی مطرح شده و امری مذموم و ناپسند شمرده شده است.

خداوند بصراحت در آیه ۳۲ نجم می‌فرماید: فَلا تُزَکّوا اَنفُسَکُم هُوَ اَعلَمُ بِمَنِ اتّقی؛ پس خودتان را پاک و مبرا نشمارید در حالی که خداوند داناتر به کسی است که تقوا پیشه کرده است. از این آیه فهمیده می‌شود که آگاهی کامل خداوند به احوال انســـان، دلیل لزوم پرهیز او از خودستایی و تزکیه نفس ناپسند است. به این معنا که خداوند به آشکار و نهان هر کسی آگاه و داناســـت و دیگر لازم نیست که انسان خود را بستاید و نفس خویـــش را از ناپاکی‌ها پاک و مبرا بداند. اگر کســـی به زبان تزکیه نفس می‌کند جز خودســـتایی کاری نمی‌کند؛ زیرا خداوند نیازی ندارد تا شـــخص، خود را برای خدا پاک از رذایل معرفی کند و خودش را به خدا بشناساند. اما ستایش خود برای شناساندن به مردم عملی ناپسند و قبیح است.

به سخن دیگر، اگر هدف از تزکیه نفس شناساندن خود به خداست که او بهتر از خودمان ما را می‌شناسد و اگر هدف از آن شناســـاندن خود به مردم است که این، خودســـتایی و امری ناپســـند است و باید از آن پرهیز شود. از آیات ۴۹ و ۵۰ سوره نساء بر می‌آید که ادّعای تزکیه نفس، افترا بر خدا و گناهی آشکاراست. براساس این آیات در گذشته گروهی از یهود و نصارا ادعاهایی مبنی بر پیراسته بودنشان از آلودگیها داشته و این‌گونه از خود ستایش می‌کردند، که خداوند این رفتار و اعمالشان را مورد سرزنش قرار داده است. یهود و نصارا با وجود آلودگی به آفت کفر و شرک و بیداد و تحریف کتاب‌های آسمانی خویش، باز هم به ستایش خود می‌پرداختند و خود را پاک و پاکیزه جا می‌زدند.

عجب و غرور از رذایل اخلاقی عمده است. از آنجا که انسان موجودی اجتماعی است، به‌تدریج این رذیله او را وادار می‌کند در تماسش با انسان‌های دیگر به رذیله دیگری چون تکبر گرفتار شود؛ زیرا به حکم همان خودپسندی‌اش می‌خواهد خود را بالاتر از سایرین جلوه دهد و بندگان خدا را بنده و کارگزارخود بپندارد، اینجا است که به هر ظلم و ستم و حق‌کشی و هتک هر حرمتی از محارم الهی دست می‌زند و به خود اجازه می‌دهد بر جان و ناموس و اموال مردم دست‌درازی کند.

خداوند در این آیات به پوچ بودن ادعای آنان پرداخته و روشن می کند که پاک شمردن و گواهی‌دادن بر ایمان و اخلاص انسان‌ها، تنها در شأن خداست و اوست که هر که را بخواهد از گناه پاک می‌سازد.

خود شیفتگی و غرور، ریشه خودستایی

خودستایی عبارت از این است که: آدمی در مقام اثبات کمال برای خود و نفی نقص از خود برآید. این‌گونه رفتار ریشه در تکبر و خودپسندی دارد و از نتایج عجب و غرور نسبت به خود است. چنان‌که تفاخر و استکبار نیز برآیند همین تزکیه نفس زشت و ناپسندی است که انسان باید از آنها پرهیز کند.

ستایش و ستودن، از شؤون ربوبیت و مختص به خدای تعالی است و آدمی هر چند که ممکن است واقعا برخوردار از کمال و فضایلی باشد، و انواعی از شرافت و پیشرفت‌های معنوی را کسب کند، اما به محضی که روی آن فضایل و شرافت‌ها تکیه کند، نوعی استقلال و بی‌نیازی از خدا را برای خود اثبات کرده و این خود در معنای ادعای الوهیت و شرکت با رب العالمین است. در حالی که انسان سراپا حاجت است. نه مالک نفع و ضرری برای خود است و نه مالک مرگ و حیاتی. این انسانی که هویت وجودی اش فقر و نداری است(فاطر، آیه ۱۵) نباید مغرور شده و خود را به فضیلتی بستاید. اگر کســـی خودش را می‌ســـتاید حقیقت خودش را فراموش کرده و مغرور شده است. بنابراین این غرور و خودپسندی است که او را وادار می‌کند خود را بستاید.

عجب و غرور از رذایل اخلاقی عمده است. از آنجا که انسان موجودی اجتماعی است، بتدریج این رذیله او را وادار می‌کند در تماسش با انسانهای دیگر به رذیله دیگری چون تکبر گرفتار شود؛ زیرا به حکم همان خود پسندی اش می‌خواهد خود را بالاتر از سایرین جلوه دهد و بندگان خدا را بنده و کارگزارخود بپندارد، اینجا است که به هر ظلم و ستم و حق‌کشی و هتک هر حرمتی از محارم الهی دست می‌زند و به خود اجازه می‌دهد بر جان و ناموس و اموال مردم دست‌درازی کند.

همه اینها در جایی است که فردی از افراد مبتلا به این بیماری‌های روانی یعنی عجب و تکبر شده باشد اما اگر از فرد تجاوز کند و خُلقی اجتماعی و سیره‌ای ملی و قومی شود، آن وقت است که هلاکت نوع بشر و فساد زمین حتمی است. پس هیچ انسانی شایسته نیســـت به منظور ستایش خود، فضیلتی را برای خود ذکر کند، حال در این خودستایی راستگو باشد و یا دروغ بگوید، چون او مالک آن فضیلت برای خود نیست، این خدای سبحان است که آن فضیلت را به وی داده و او است که فضل خود را به هر کس بخواهد و به هر نحو که بخواهد عطا می‌کند، و او است که با دادن فضل و افاضه نعمتش، هر که را بخواهد عملا تزکیه می‌کند و یا با ستایش قولی هر که را بخواهد می‌ستاید و تزکیه می‌کند و با صفات کمال، شرافتش می‌دهد.

امـــام علی(ع) می‌فرمایند: اقبـــح الصّدق ثناء الرّجل علی نفســـه؛ زشـــت‌ترین راستی، ستایش کردن از خود است.(خوانساری، جمال الدین؛ شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ ش، ۷ جلد، ج۲، ص ۳۸۹) و نیز می فرمایند: من مدح نفسه ذبحها؛ هر که نفس خود را ستایش کند، آن را کشته و به هلاکت می‌اندازد. (همان، ج۵، ص ۴۴۶.)

از آیات قرآن به دست می‌آید که تزکیه نفس به معنای پاک گرداندن نفـــس از هر گونه رذایل و ناپاکی‌های اخلاقی و خلقی تنها از خداوند بر می‌آید و هیچ انسانی نمی‌تواند خود را از رذایـــل اخلاقی و خلقی پاک و منزه گرداند.

درمان بیماری خودستایی

پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر شخصی در نفس خود، نسبت به عملی خودستایی دید، بیاندیشد و با خود بگوید: عمل من به وسیله دست و عضوی از اعضایم و با قدرت و اراده‌ام انجام گرفته که همه اینها آفریده خدایند. اوست که مرا آفریده و اعضا و جوارح، قـــدرت و اراده را به من داده اســـت، پس چگونه من خودســـتایی کنم، در حالی که در تمام اینها منّت از آن خداست.(عطائی،محمدرضا؛مجموعه ورام، آستان قدس‌مشهد، ۱۳۶۹ ش،اول،ص ۴۵۶)

امام علی(ع) فرمود: مَنْ حاسَـــبَ نَفْسَهُ وَقَفَ عَلی عُیُوبِهِ وَ اَحاطَ بِذُنُوبِهِ، وَ اسْتَقالَ الذُّنُوبِ وَ اَصْلَحَ الْعُیُوبَ؛ هر کس خود را در زیر ذره بین حســـاب قرار دهد بر عیبهای خویش آگاه و از گناهان خود مطلع میشـــود. چنین فردی سرانجام در زدودن گناه و اصلاح عیوب خود موفق خواهد شد. (فلسفی، محمد تقی؛ الحدیث- روایات تربیتی، تهران،دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸ ش، ج۲، ص۲۹۷)

چراغ راه

ناکارآمدی قلب و چشم و علم

قال الامام علی(ع): «لا خیر فی قلب لا یخشع، و عین لا تدمع و علم لاینفع».

امام علی(ع) فرمود: در قلبی که (در برابر خدا) خاشع نباشد، و چشمی که نگرید و علمی که (نفعی به دیگران نرساند) هیچ خیر و برکتی نهفته نیست.[1]

۱- غرر و درر آمدی، دکتر سیدجلال‌الدین محدث، ج ۷.

حکایت خوبان

انواع قلب‌ها در انسان

امام باقر(ع) فرمود: قلب‌ها چهارگونه است: ۱- قلبی که در آن نفاق و ایمان است. ۲- قلبی که وارونه است ۳- قلبی که مهر بر آن خورده، هیچ حقی بر آن وارد نمی‌شـــود ۴- و قلبی که نورانی اســـت و خالی از غیرخدا سپس افزود: قلب نورانی قلب مومن است. هرگاه نعمتی به او ببخشد شکر می‌کند، و هرگاه مصیبتی به او برســـد، صبر و شکیبایی می‌کند، اما قلب وارونه قلب مشـــرکان است، همان‌گونه که خداوند فرمود: آیا کسی که به صورت بر زمین راه می‌رود، هدایت یافته‌تر است یا کسی که راست قامت بر صراط مســـتقیم گام برمی‌دارد (ملک ۲۲) اما قلبی که در آن ایمان و نفاق اســـت، قلب کسانی است که در برابر حق و باطل بی‌تفاوتند. اگر در محیط حق قرار گیرند، تابع حق می‌شـــوند و اگر در محیط باطل باشـــند گرایش به باطل پیدا می‌کند، و اما قلب مهر خورده قلب منافقان است.[1]

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۲۹۸

پرسش و پاسخ

قلب، حرم الهی

پرسش:

اینکه فرموده‌اند: «قلب انسان حرم خدا است و در آن غیر خدا را جای ندهید» به چه معنا است و اصولاً چگونه می‌توان قلب را از ورود غیر خدا مصون و محفوظ نگه داشت؟

پاسخ:

قلب و کارکردهای آن

واژه قلب به صورتهای مختلف در قرآن کریم به کار رفته است، ولی از نظر کثرت استعمال مرتبه آن بعد از نفس قرار دارد.

به طور کلی می‌توان گفت که غالباً مفهوم و معنای قلب در قرآن به